

# مناسبات انسان - حیوان در عصر سرمایه اثرات زیست‌محیطی و بدیل‌های ممکن

دایانا استوارتا - رایان گاندرسون

ترجمه‌ی کانال تلگرامی «ما حیوانات»



## چکیده

در عصر حاضر، انسان‌ها مناسبات خود را با سایر حیوانات به گونه‌ای تغییر شکل داده‌اند که اثرات زیست‌محیطی قابل توجهی در پی داشته است. در حالی که جمعیت حیواناتی که برای غذای انسان پرورش می‌یابند همچنان در حال افزایش است، جمعیت حیوانات وحشی با انقراض فزاینده‌ی گونه‌ها همچنان کاهش می‌یابد. این تغییرات در مناسبات انسان - حیوان همراه با اثرات زیست‌محیطی و بوم‌شناختی آن در تاریخ بشر بی‌سابقه بوده است. این مقاله به بررسی این تأثیرات و همچنین محرک‌های رایجی که روابط مخرب را تداوم می‌بخشد، می‌پردازد. با اقتباس از مکتب فرانکفورت، به بررسی خوی (ethos) سرمایه و ایدئولوژی سلطه به‌عنوان محرک‌های به‌هم‌پیوسته‌ی مناسبات کنونی انسان - حیوان خواهیم پرداخت. در حالی که سیاست‌های جدید برای پرداختن به صنعت دامداری و از دست دادن تنوع زیستی به‌شدت مورد نیاز است، پاسخی متحول‌کننده‌تر متکی به پرداختن به این محرک‌های اساسی خواهد بود.

## مقدمه

انسان‌ها پویایی بوم‌شناختی روی زمین را تغییر داده‌اند و به تغییر شرایط بیوفیزیکی به روش‌های بی‌سابقه‌ی ادامه می‌دهند. ما در عصر جدیدی زندگی می‌کنیم، آنتروپوسین، که با تسلط انسان تعریف می‌شود (کروتزن ۲۰۰۶). با این حال، آنتروپوسین ممکن است نامی نادرست برای این دوره باشد، زیرا زیست‌کره عمدتاً توسط مجموعه‌ی خاصی از سیستم‌های اجتماعی که استثمار طبیعت را برای انباشت سرمایه هدایت می‌کنند، دگرگون شده است؛ بنابراین، اصطلاح کاپیتالوسین Capitalocene مناسب‌تر خواهد بود (مور ۲۰۱۶، ۲۰۱۷). در حالی که انسان مدت‌هاست که زندگی حیوانی را بر روی زمین تحت تأثیر قرار داده است، به دلیل کالایی شدن و رشد اقتصادی در عصر کاپیتالوسین، تأثیرات روی سایر گونه‌های جانوری از نظر میزان و مقیاس تغییر و تأثیرات آن‌ها بی‌سابقه است. در این مقاله، ما بر روی اثرات زیست‌محیطی مناسبات انسان - حیوان در کاپیتالوسین و محرک‌های اساسی این روابط مخرب تمرکز می‌کنیم.

با استفاده از یک رویکرد جامعه‌شناختی کلان که جامعه‌شناسی محیطی و مطالعات حیوانی را به هم پیوند می‌زند، استدلال خواهیم کرد که سازمان اجتماعی که امروزه ساختار روابط انسان - حیوان را شکل می‌دهد، تهدیدات وجودی مشترک ایجاد می‌کند. مناسبات کنونی انسان - حیوان به تغییرات اقلیمی و از دست دادن تنوع زیستی کمک می‌کند، هر دو بحرانی که دانشمندان در گزارش‌های اخیر معتقدند که وجود انسان و سایر گونه‌ها را تهدید می‌کند. سپس با اتکا بر **نظریه‌ی انتقادی** محرک‌های اساسی روابط مخرب انسان - حیوان و شرایط اجتماعی - ساختاری جایگزین را که ممکن است اثرات زیست‌محیطی را کاهش و تخفیف دهد شناسایی می‌کنیم.

این مقاله از یافته‌های بار - آن، فیلیپس و میلو (۲۰۱۸) الهام گرفته است، که تحلیل اخیر آن‌ها نشان می‌دهد که انسان تا چه اندازه زندگی حیوانی را در زمین تغییر شکل داده است. آن‌ها زیست‌توده‌ی جهانی کنونی را با مقادیر تخمینی قبل از انسان مقایسه کردند و دریافتند که در حالی که زیست‌توده‌ی پستانداران وحشی تا یک‌ششم کاهش یافته است، جرم کل پستانداران به دلیل افزایش گسترده‌ی زیست‌توده‌ی احشام تقریباً چهار برابر افزایش یافته است. از نظر درصد کل زیست‌توده‌ی پستانداران، انسان ۳۶ درصد، احشام اهلی ۶۰ درصد و پستانداران وحشی ۴ درصد را تشکیل می‌دهند (بار - آن، فیلیپس و میلو ۲۰۱۸). انسان‌ها به‌طور تصاعدی جمعیت تعدادی از گونه‌های حیوانی مورد استفاده برای غذا را افزایش و در عین حال میزان جمعیت گونه‌های حیوانی وحشی را به شدت کاهش داده و باعث انقراض آن‌ها شده‌اند. اثرات زیست‌محیطی این روابط تغییر یافته‌ی انسان - حیوان قابل توجه است و تا همین اواخر تا حد زیادی در بحث‌های سیاست زیست‌محیطی نادیده گرفته شده است. در گزارش‌های اخیر، این روابط به‌وضوح به‌عنوان عوامل عمده‌ای که نژاد بشر را به سمت بحران‌های وجودی مرتبط با تغییرات اقلیمی و از دست دادن تنوع زیستی سوق می‌دهد، شناسایی شده است (IPBES 2019؛ PCC 2018).

بر اساس یافته‌های بار - آن، فیلیپس و میلو (۲۰۱۸)، ما بر روابط انسانی با حیوانات اهلی دامداری و همچنین حیوانات وحشی که به‌طور فزاینده‌ای با انقراض روبرو هستند، تمرکز می‌کنیم. با بررسی هر دوی این نوع روابط انسان - حیوان، هدف ما این است که گستره‌ی کامل تأثیرات روابط تغییر یافته‌ی انسان - حیوان و محرک‌های مشترک

این روابط را نشان دهیم. دامداری به حدی صنعتی، تشدید، جهانی شده و گسترش یافته است که منجر به آلودگی گسترده‌ی آب و انتشار بسیار زیاد گازهای گلخانه‌ای می‌شود (اشتاینفلد و همکاران ۲۰۰۶). فعالیت‌های انسانی نیز از طریق برداشت بیش از حد،<sup>۱</sup> از دست دادن زیستگاه، و آلودگی بر حیوانات وحشی تأثیر گذاشته است - که منجر به ششمین انقراض جمعی می‌شود (بارنوسکی و همکاران ۲۰۱۱). در هر مورد، توضیح خواهیم داد که چگونه انسان بر گونه‌های جانوری دیگر در مقیاس و سرعتی بی‌سابقه تأثیر گذاشته است، چرا از نظر تأثیرات زیست‌محیطی بر انسان‌ها اهمیت دارد، و در حال حاضر برای پرداختن به این تأثیرات چه کاری انجام می‌شود. هدف از بررسی این روابط، آشکارا نشان دادن اهمیت این مناسبات تغییر یافته‌ی انسان - حیوان از منظر اثرات زیست‌محیطی و تهدیدات وجودی است. این‌ها صرفاً «مشکلات حیوانی» از نظر رفاه و انقراض نیستند، بلکه مشکلات زیست‌محیطی هستند که انسان‌ها را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهند. در حالی که مطالعات حیوانی و مطالعات محیطی اغلب حوزه‌های متمایز تحقیق در نظر گرفته می‌شوند، در این‌جا نشان می‌دهیم که چگونه روابط انسان - حیوان نشان‌دهنده‌ی مشکلات محیطی است که بر انسان‌ها تأثیر می‌گذارد و کل رابطه‌ی انسان - حیوان - حیات بوم‌شناختی (یا طبیعت) را به سمت فروپاشی احتمالی سوق می‌دهد.

فراتر از نشان دادن اینکه چگونه رابطه‌ی انسان - حیوان به بحران‌های زیست‌محیطی در عصر کاپیتالیسم کمک می‌کند، به دنبال شناسایی محرک‌های سیستمی مشترک روابط مخرب و بررسی چگونگی پرداختن به این محرک‌ها هستیم. با استفاده از نظریه‌ی انتقادی به بررسی محرک‌های اساسی این روابط مخرب انسان - حیوان خواهیم پرداخت. در حالی که اصطلاح «نظریه‌ی انتقادی» معنای گسترده‌ای به خود گرفته است، ما از آن برای اشاره به سنت ناشی از نقد مارکس از اقتصاد سیاسی و ایدئولوژی استفاده می‌کنیم که بعداً توسط **مکتب فرانکفورت**، گروهی از جامعه‌شناسان و فیلسوفان که ریشه در مؤسسه‌ی تحقیقات اجتماعی فرانکفورت در دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ داشتند گسترش یافت. شناخته‌شده‌ترین اعضای نسل اول مؤسسه شامل ماکس هورکهایمر، تئودور آدورنو و هربرت مارکوزه بودند. آن‌ها با اقتباس

از آثار کارل مارکس و همچنین غیرمارکسیست‌هایی مانند ماکس وبر و زیگموند فروید، مناسبات میان انسان‌ها، طبیعت، سرمایه‌داری و فناوری را به‌شکلی گسترده تحلیل کردند.

جامعه‌شناسان محیطی (مانند وهلینگ ۲۰۰۲؛ استونر ۲۰۱۴؛ گاندرسون ۲۰۱۵، ۲۰۱۶) و زمینه‌های مرتبط (مثلاً ووگل ۱۹۹۶؛ بیرو ۲۰۰۵) برای درک بهتر بحران زیست‌محیطی کنونی، بازبینی کار مکتب فرانکفورت در مورد سلطه بر طبیعت را مطرح کرده‌اند. ادبیات مطالعات حیوانی (مانند بل ۲۰۱۰؛ گرهارت ۲۰۱۰؛ مندیتا ۲۰۱۰؛ گاندرسون ۲۰۱۴) همچنین به‌شکل فزاینده‌ای ارتباط مکتب فرانکفورت و نظریه‌ی مارکسیستی را به‌طور گسترده‌تر با این زمینه نشان می‌دهد (مثلاً وایلد ۲۰۰۰؛ گاندرسون ۲۰۱۳؛ لونگو، کلاوزن، و کلارک ۲۰۱۵؛ دایتز و یورک ۲۰۱۵؛ فاستر و کلارک ۲۰۱۸). رویکردهای مرتبط با مطالعات حیوانی را اکوفمینیست‌ها و کسانی که درگیر «مطالعات انتقادی حیوانی» هستند، که رویکردی آشکارا سیاسی و هنجاری برای مطالعات حیوانی است، بسط داده‌اند (مانند Cudworth 2011; Gigliotti 2017). در حالی که به نظر نمی‌رسد ایده‌های مارکس و مکتب فرانکفورت اساساً بخش زیادی از این ادبیات را تحت تأثیر قرار داده باشد،<sup>۲</sup> توسعه‌ی اولیه‌ی آن از مکتب فرانکفورت الهام گرفته شده است (به Best 2009 مراجعه کنید).

ما با تحلیلی‌تر کردن برداشت گاه مبهم مکتب فرانکفورت در مورد «سلطه بر طبیعت» به این ادبیات کمک می‌کنیم. رابطه‌ی میان دو توضیح آن‌ها برای سلطه‌ی مدرن بر طبیعت - عقلانیت ابزاری و سرمایه‌داری - به‌ندرت به‌خوبی ادغام می‌شوند، گاهی اوقات متناقض و حاوی نقاط کوری هستند (جی ۱۹۸۴، ۲۶۹؛ گاندرسون، ۲۰۱۵، ۲۲۸). به‌طور کلی، استدلال آن‌ها این است: نیاز به کنترل طبیعت (از جمله حیوانات غیرانسانی) از طریق عقل ابزاری و عمل برای بقای گونه‌های انسانی یک امر ثابت تاریخی است، با این حال این هدف «توسط سرمایه‌داری حادث شده است» (هلد ۱۹۸۰، ۲۰۵)، سیستمی اجتماعی که منحصربه‌فرد است، زیرا توانایی ما را برای صورت‌بندی منطقی اهداف با ارزش و ملموس تضعیف می‌کند در حالی که ابزارها، به‌ویژه تولید اقتصادی را به اهداف ارزشمند ارتقا می‌دهد (هورکهایمر ۱۹۴۷؛ گاندرسون ۲۰۱۵، ۲۲۸). با کمک نظریه‌ی جامعه‌شناختی محیطی، به‌ویژه مفهوم معروف اشنایبرگ (۱۹۸۰) در مورد

«رشد مستمر تولید (treadmill of production)»، به طور تحلیلی بینش‌های مکتب فرانکفورت را تجزیه می‌کنیم تا آن‌ها را برای پژوهش‌های جامعه‌شناختی محیطی و مطالعات حیوانی پذیراتر سازیم. بر اساس کار مکتب فرانکفورت، بر دو محرک مرتبط با هم در روابط مخرب انسان - حیوان تمرکز می‌کنیم: (۱) انقیاد زندگی / طبیعت (از جمله حیوانات) به انباشت سرمایه، که ما آن را «خوی سرمایه»، و (۲) ابزاری کردن طبیعت (از جمله حیوانات)، که ما آن را «ایدئولوژی سلطه» می‌نامیم. این چارچوب دوجهی که شرایط سیاسی - اقتصادی و شکل خاصی از ایدئولوژی را تحلیل می‌کند، به‌طور گسترده برای تحلیل‌های جامعه‌شناختی محیطی انسان - طبیعت و بنابراین روابط انسان - حیوان قابل استفاده است.

این مقاله همراه با کمک به جامعه‌شناسی محیطی و نشان دادن بیشتر کاربرد مکتب فرانکفورت در مطالعه‌ی روابط انسان - طبیعت و حیوانات، بر زیرشاخه‌ی روبه‌گسترش دیگری از جامعه‌شناسی به نام «مطالعات جامعه‌شناختی حیوانی» یا «مطالعات جامعه‌شناختی انسان - حیوان» نیز تأثیر می‌گذارد که علی‌رغم شروعی آهسته، از طریق آشکار سازی اهمیت روابط میان حیوانات و جامعه اعتبار بیشتری پیدا می‌کند (نابیرت ۲۰۰۳؛ کالوف ۲۰۰۷؛ ابروین ۲۰۰۸؛ یورک و مانکوس ۲۰۱۳؛ کارتر و چارلز ۲۰۱۸؛ یورک و لونگو ۲۰۱۷). این زمینه فراتر از مطالعات فرهنگی حیوانات (به‌عنوان مثال چگونگی یافتن معنا از رفتار حیوانات) برای بررسی انسان‌ها و حیوانات از نظر روابط بوم‌شناختی و نتایج زیست‌محیطی به‌طور مداوم بسط یافته است. یورک و لونگو (۲۰۱۷) از بررسی‌های واقع‌گرایانه‌تر ماتریالیستی روابط انسان - حیوان پشتیبانی می‌کنند که می‌تواند نشان دهد چگونه این روابط نتایج محیطی را که متقابلاً تجربه شده‌اند ایجاد می‌کند. در اینجا، ما یک رویکرد «کلان جامعه‌شناختی» را برای مطالعات حیوانی اتخاذ می‌کنیم (به یورک و مانکوس ۲۰۱۳؛ یورک و لونگو ۲۰۱۷) مراجعه کنید) تا اهمیت بوم‌شناختی گسترش صنعت دامداری و کاهش گونه‌های حیوانات وحشی را نشان دهیم و این‌که چگونه آن‌ها ما را به بحران نزدیک‌تر می‌کنند. علاوه بر پاسخ به فراخوان آن‌ها برای بررسی‌های ماتریالیستی - واقع‌گرایانه‌تر، همچنین به درخواست‌های مطالعاتی برای شناسایی محرک‌های مشترک سلطه و استثمار که

انسان‌ها و غیرانسان‌ها را به مسیر مخرب بوم‌شناختی سوق می‌دهند پاسخ می‌دهیم (گاندرسون ۲۰۱۴؛ کارتر و چارلز ۲۰۱۸). همان‌طور که یورک (۲۰۱۴، ۴) استدلال کرد، به این ترتیب مطالعات حیوانی و جامعه‌شناسی محیطی «یک الزام اخلاقی مرتبط را به اشتراک می‌گذارند.» ما با طرح این موضوع که اگر بخواهیم چرایی حفظ و بازتولید روابط استثمارگرانه و مخرب بوم‌شناختی انسان - حیوان را توضیح دهیم تحلیل ساختاری روابط انسان - حیوان در زمینه‌های اجتماعی و بوم‌شناختی نیز باید به ایدئولوژی توجه کافی داشته باشد، به این خط فکری کمک می‌کنیم. برای نظریه‌پردازی ماهرانه‌ی بازتولید اجتماعی زندگی «حیوانات در جهان»، علاوه بر رویکرد واقع‌گرایانه‌ی مورد حمایت یورک و لونگو (۲۰۱۷)، که در آن حیوانات از طریق نیروهای اجتماعی - ساختاری تحت سلطه قرار می‌گیرند، باید «برداشت ما از حیوانات» را نیز مورد مطالعه قرار داد (یعنی برساخت اجتماعی حیوانات). ما از نظریه‌ی جامعه‌شناختی محیطی و کار مکتب فرانکفورت استفاده می‌کنیم تا محرک‌های ساختاری تغییرات جهانی در روابط انسان - حیوان و همچنین ایدئولوژی‌هایی را که این فرایندهای ساختاری را ثابت نگه می‌دارند، بررسی کنیم.

به‌عنوان یک پروژه‌ی جامعه‌شناختی کلان (مثلاً نگاه کنید به کلارک و یورک ۲۰۰۵)، با توصیف روابط انسان - حیوان و پیامدهای زیست‌محیطی آن‌ها شروع می‌کنیم که ابتدا بر گسترش صنعت دامداری و سپس بر از بین رفتن گونه‌های حیوانات وحشی تمرکز می‌کند. هدف ما در این بخش‌ها این است که این روابط انسان - حیوان را به‌طور خاص به‌عنوان مشکلات زیست‌محیطی در نظر بگیریم که به آنچه دانشمندان اکنون به‌عنوان تهدیدهای وجودی برای موجودیت سازمان‌یافته‌ی انسان توصیف می‌کنند کمک می‌کند (PCC 2018؛ IPBES 2019). سپس با بهره‌گیری از مکتب فرانکفورت نشان خواهیم داد چگونه خوی سرمایه و ایدئولوژی سلطه، محرک‌های اساسی این روابط بیش از پیش ویرانگر انسان - حیوان را نمایندگی می‌کنند. از طریق این فرایند نقد و تشخیص، همچنین سیستم‌ها و ایدئولوژی‌های اجتماعی جایگزین را شناسایی می‌کنیم که می‌توانند اثرات منفی محیطی را کاهش دهند و نتایج مثبت بیشتری برای تمام گونه‌ها به وجود بیاورند.

## روابط انسان - حیوان در عصر سرمایه: صنعت دامداری و حیوان‌زدایی (defaunation)

این بخش به‌طور خلاصه دو مورد از مشکل‌سازترین عرصه‌های روابط امروز انسان - حیوان را از نظر تأثیرات زیست‌محیطی توصیف می‌کند: (۱) دامداری صنعتی حیوانات و (۲) کاهش گونه‌های حیوانات وحشی («حیوان‌زدایی»). ما از گزارش‌ها و یافته‌های علمی اخیر استفاده می‌کنیم تا نشان دهیم که چگونه بیش از هر زمان دیگری، این روابط انسان - حیوان اثرات زیست‌محیطی دارد که به‌طور فزاینده‌ای جامعه را تهدید می‌کند. گفتنی است که ما اغلب از صنعت متعارف و زبان رایج برای توصیف حیوانات وحشی و حیوان‌زدایی و همچنین نقش حیوانات پرورشی در سراسر این اثر استفاده می‌کنیم. ما از این بحث‌ها آگاه هستیم که زبان توصیف‌کننده‌ی حیوانات و نقش‌ها و کاربردهای آن‌ها می‌تواند واقعیت را رمزآلود کند (مثلاً استفاده از «گوشت» به جای «بدن») و برای شناسایی سوپژکتیویته و فردیت حیوانی در مقابل، برای مثال، استفاده از «اصطلاحات توده‌ای» که با سلب فردیت، موجودات منحصربه‌فرد را به بخش‌هایی از یک موجودیت انبوه تبدیل می‌کند، این زبان باید تغییر کند (آدامز ۲۰۰۷، ۲۳ به‌بعد؛ همچنین رجوع کنید به آدامز ۱۹۹۰، فصل ۳؛ استیب ۲۰۰۱). زبان می‌تواند فرایندهای واقعی را پنهان کند، اما به همین دلیل، می‌تواند برای نرم کردن و شخصی‌سازی کلماتی که برای توصیف زندگی حیوانات آسیب دیده در شرایط ساختاری خشونت‌بار سیاسی - اقتصادی به کار می‌رود، گمراه‌کننده باشد. به استثنای استفاده از آن‌ها در تبلیغات، کارزارهای روابط عمومی و دیگر نمایش‌ها، که در آن بر فردیت حیوانات تأکید می‌شود، حیوانات معمولاً در زندگی واقعی به‌عنوان اشیای صرف (نه سوژه‌ها) و موجودیتی انبوه (نه فردی) و نام‌هایی که به نقش‌ها، اعضای بدن آن‌ها و غیره اختصاص داده می‌شود، تلقی می‌شوند - به‌عنوان مثال، استفاده از نام‌های جمعی به‌درستی تکان‌دهنده و فاقد احساس است... به‌عنوان مثال، هیچ کلمه‌ای صادقانه‌تر و با ابهام کمتری از «broiler» - بریان کن» برای توصیف زندگی رقت‌بار «مرغ گوشتی» وجود ندارد و کلمه‌ی توالی (sequence) در «گاو شیری» دقیقاً دلالت بر علت وجودی او از نظر اجتماعی دارد. اگر مشابهت‌های گیاهی مانند «برداشت» و «برداشت بیش از حد» با بنای گفتمانی



حیوانات به‌عنوان منابع بی‌جان، رنج حیوانات را نادیده می‌گیرند (Stibbe 2001، ۱۵۵)، چنین اصطلاحاتی در شرایط اجتماعی مناسب هستند که واقعاً رنج حیوانات را نادیده می‌گیرند. حتی غیردوستانه‌ترین توصیف‌کننده‌ها، مانند «دام» (livestock - موجودی زنده) (به‌عنوان مثال Stibbe 2001، ۱۵۵)، به‌طور مناسبی فاقد احساس هستند. علی‌رغم نبود علائم نقل‌قول (گیومه)، ما از این کلمات به‌شکل انتقادی استفاده می‌کنیم: آن‌ها به‌اندازه‌ی سیستم اجتماعی که استفاده از آن‌ها را تحقق می‌بخشد فاقد احساس هستند (نگاه کنید به Mussell 2013). ابزارانگاری زبانی حیوانات بر اساس نگرش ابزاری واقعی به آن‌ها توسط سیستم‌های اجتماعی بنا شده است. نکته‌ی عملی این است که ما باید تلاش کنیم شرایط اجتماعی ایجاد کنیم که در آن برای مثال، «موجودی زنده (دام)» دیگر وجود نداشته باشد، از جمله اصطلاح صریح و بی‌عاطفه که کاملاً هدف‌نهایی آن را به تصویر می‌کشد. تا آن زمان، دام (با شکل زبانی موجودی زنده) و دیگر ابزارانگاری‌های گفتمانی حیوانات همچنان به‌درستی جنبه‌ی خشن و ظالمانه خواهند داشت.

## صنعت دامداری

پرورش حیوانات برای غذا و صنعتی شدن این فرایند به‌شکل چشمگیری روابط بیوفیزیکی روی زمین را تغییر داده است. تخمین زده می‌شود که در حال حاضر حدود ۷۰ میلیارد حیوان برای غذای انسان در اسارت هستند و دوسوم از این حیوانات، به‌صورت فشرده پرورش داده می‌شوند، به این معنی که نمی‌توانند آزادانه حرکت یا زندگی کنند (WAP USA 2018؛ CWF 2017). درصد فزاینده‌ای از این حیوانات در دامداری صنعتی یا «مجتمع صنعتی حیوانات» هستند (Noske 1997؛ Twine 2012). ایجاد و گسترش عملیات تغذیه‌ی متمرکز حیوانات (CAFOs) یکی از قابل‌توجه‌ترین نتایج صنعتی شدن است. در ایالات متحده، CAFOهای بزرگ حاوی بیش از ۱۰۰۰ گاو، بیش از ۱۰ هزار خوک و بیش از ۱۲۵ هزار مرغ هستند (EPA 2018). مدل‌های صنعتی در حال حاضر در ایالات متحده تبدیل به روش عادی شده است و به‌طور فزاینده‌ای در سطح جهانی پذیرفته می‌شوند. همانطور که هاروی، دیویس و چایلد (۲۰۱۷) توضیح

داده‌اند، CAFOها یا دامداری‌های صنعتی در سطح جهان مشتمل بر ۷۲ درصد از تولید مرغ، ۴۲ درصد تخم‌مرغ، و ۵۵ درصد از تولید گوشت خوک می‌شوند. همچنین مزارع صنعتی در چین، هند، برزیل، مکزیک و آفریقای جنوبی در حال گسترش هستند. در حالی که رفاه حیوانات موضوع تمرکز تحلیل ما در اینجا نیست، تأثیرات صنعتی شدن بر رفاه حیوانات در این سیستم‌های تولیدی به‌خوبی مستند شده و در کار قبلی ما مورد بحث قرار گرفته است (Gunderson 2013; Stuart, Schewe, and Gunderson 2018; Gunderson, Stuart, and Petersen 2016; Stuart and Gunderson 2013).

تعدادی از اثرات زیست‌محیطی قابل‌توجه با دامداری صنعتی حیوانات مرتبط است، از جمله افزایش سطح آلودگی آب و میزان استفاده از آن. همان‌طور که توسط تبسم عباسی (۲۰۱۶، ۱۷۵۴) بیان شده است، «تولید دام یکی از مضرترین فعالیت‌های زیست‌محیطی در بین تمام فعالیت‌های انسان‌زاد است». یکی از جامع‌ترین گزارش‌ها از کل‌پی‌آمدهای زیست‌محیطی دامداری صنعتی حیوانات، تأثیر مخرب پرورش دام (Steinfeld et al. 2006) از انتشارات سازمان غذا و کشاورزی سازمان ملل متحد (FAO) است. در سال ۲۰۰۶، فائو گزارش داد که فرایندهای مرتبط با تولید دام ۷۰ درصد از کل کاربری‌های زمین‌های کشاورزی را تشکیل می‌دهد، ۳۰ درصد از سطح زمین را اشغال و به تخریب زمین و از دست دادن تنوع زیستی کمک می‌کند. دامداری همچنین منبع اصلی نیتروژن (Vitousek et al. 1997) و آلودگی فسفر در ایالات متحده است (Steinfeld et al. 2006). تغذیه‌ی دام با غلات همچنین باعث افزایش تولید فشرده‌ی زمین‌های زراعی و استفاده از کود و مواد شیمیایی مرتبط می‌شود و در نتیجه تخریب زمین و خاک و همچنین آلودگی آب‌های سطحی و زیرزمینی را افزایش می‌دهد (Steinfeld et al. 2006). بر اساس تحقیقات زمین‌شناختی ایالات متحده (۲۰۱۴)، ۶۶ درصد نیتروژنی که به خلیج مکزیک می‌رسد از تولید ذرت و سویا سرچشمه می‌گیرد که بیشتر آن برای تغذیه‌ی دام‌ها مصرف می‌شود. علاوه بر این، تقریباً یک‌سوم آب شیرین جهان برای دام استفاده می‌شود (Walsh 2013). Hoekstra و Mekonnen (۲۰۱۲) گزارش می‌دهند که تولید ۱ تن گوشت گاو به ۱۵۴۰۰ متر مکعب آب نیاز

دارد و نشان می‌دهند که تولید گوشت گاو به ازای هر کالری تولید شده ۲۰ برابر غلات و ریشه‌های نشاسته‌ای آب مصرف می‌کند.

دامپروری همچنین سهم قابل توجهی در تغییرات اقلیمی جهانی داشته است. بر اساس گزارش فائو **مقابله با تغییر اقلیم ناشی از دام** (Gerber et al. 2013)، دامپروری تقریباً ۱۴.۵ درصد از کل گازهای گلخانه‌ای مربوط به فعالیت انسانی را منتشر می‌کند و پرورش گاو به تنهایی ۶۵ درصد از کل انتشارات مربوط به کشاورزی را تشکیل می‌دهد. USEPA (۲۰۱۶) گزارش می‌دهد که تخمیر گوارشی حاصل از دام بیش از ۲۳٪ از کل انتشار متان ایالات متحده را تشکیل می‌دهد و مدیریت کود دامی (جمع‌آوری، ذخیره‌سازی، تصفیه و استفاده) ۸ درصد اضافی را شامل می‌شود. علاوه بر این، کود نیتروژن مورد استفاده برای رشد خوراک گاو تقریباً ۷۰ درصد از انتشار اکسید نیتروژن ایالات متحده را آزاد می‌کند (USEPA 2009). گفتنی است که متان پتانسیل گرمایش جهانی تقریبی ۵۶ برابر بیشتر از دی‌اکسید کربن در طول ۲۰ سال و اکسید نیتروژن دارای پتانسیل گرمایش جهانی ۲۸۰ برابر بیشتر در مدت مشابه را دارد (UNFCCC 2019). در نهایت، نرخ پاک‌سازی زمین و جنگل‌زدایی به‌منظور رشد محصولات کشاورزی برای خوراک دام یا چرای گاو به شدت افزایش یافته است (به‌ویژه در آمازون)، که هم به از دست دادن تنوع زیستی و هم به تغییرات اقلیمی کمک می‌کند (Armenteras et al. 2006; Fehlenberg et al. 2017; Fearnside 2005).

گزارش ویژه‌ی اخیر هیئت بینادولتی تغییرات اقلیمی (IPCC 2018) خواستار «تغییرات سریع و گسترده» در تمام جنبه‌های جامعه برای جلوگیری از گرمایش جهانی فاجعه‌آمیز است. این گزارش شامل تغییرات در تولید و مصرف محصولات حیوانی است. این گزارش به‌طور خاص به نقش تغییر به پروتئین‌های گیاهی یا مصنوعی به‌منظور جایگزینی برای تولید دام و همچنین تبدیل زمین‌های مرتعی به محوطه‌های جنگلی برای جذب کربن بیشتر اشاره و بیان می‌کند که «مصرف کم‌تر محصولات دامی تا سال ۲۰۵۰ نیز می‌تواند به میزان قابل توجهی جنگل‌زدایی و تلفات کربن انباشته را کاهش دهد (Weindl et al., 2017)». وضعیت وخیم ارائه شده در گزارش ویژه‌ی IPCC (IPCC 2018) منجر به توجه گسترده‌ی رسانه‌ها شد و جنبش‌های اجتماعی بی‌سابقه‌ای را

برای رسیدگی به تغییرات اقلیمی، از جمله شورش علیه انقراض و اعتصابات دانش‌آموزی برای آب‌وهوا به وجود آورد. این جنبش‌ها دولت‌ها را به چالش می‌کشند تا اقدامات گسترده‌ای را برای کاهش انتشار کربن اتخاذ کنند که نیازمند تغییراتی در دامپروری است. گزارش ارزیابی جهانی اخیر در مورد تنوع زیستی و خدمات اکوسیستمی (IPBES 2019) همچنین نقش دام در بحران تنوع زیستی را مستند می‌کند (در ادامه در این مورد بیشتر توضیح داده شده است). این گزارش بیان می‌کند که «تولید دام از یک سوم تولید محصول برای خوراک و سه چهارم زمین در مجموع استفاده می‌کند که پی‌آمدهایی برای طبیعت دارد،» از جمله از دست دادن زیستگاه و انتشار گازهای گلخانه‌ای (IPBES 2019).

سیاست‌ها و پیشنهادهای فعلی برای رسیدگی به اثرات زیست‌محیطی دامپروری، با نادیده گرفتن مشکلات اساسی مدل صنعتی و رشد مداوم در تولید و مصرف، ضعیف باقی می‌مانند. در مورد آلودگی، در حالی که اتحادیه‌ی اروپا دستورالعمل‌های فردی برای آلودگی هوا و آلودگی آب، آمونیاک و نیترات‌ها به‌طور خاص دارد، سیاست‌های اتحادیه‌ی اروپا به دلیل حمایت از بزرگ‌ترین آلاینده‌ها در دامپروری مورد انتقاد قرار گرفته است (Greenpeace EU 2018). حفاظت از آلودگی ناشی از دامپروری به‌ویژه در ایالات متحده با بودجه و منابع انسانی محدود برای نظارت و اجرا ضعیف است (Hauter 2012). تعداد فزاینده‌ای از مطالعات نشان می‌دهد که کاهش قابل توجه مصرف گوشت (به‌ویژه گوشت گاو) و همچنین تخم‌مرغ و لبنیات می‌تواند به‌طور چشمگیری انتشار گازهای گلخانه‌ای را کاهش دهد و زمین را برای تنوع زیستی آزاد کند (Sabaté et al. 2015, Kim et al. 2015; Rööfs et al. 2017; Rojas-Downing et al. 2017; Poore and Nemecek 2018). در مجله‌ی ساینس، Poore و Nemecek (۲۰۱۸) بیان کردند که انتقال به رژیم‌های غذایی که محصولات حیوانی را حذف می‌کند، می‌تواند منجر به کاهش استفاده از زمین تا ۷۶ درصد و انتشار گازهای گلخانه‌ای تا ۴۹ درصد شود. در حالی که وگنیسم اخلاقی برای دهه‌ها مورد درخواست فعالان حقوق حیوانات بوده است، وگنیسم و گیاه‌خواری (اگر به‌طور جمعی اجرا شوند) اکنون راهی برای مقابله با تخریب بوم‌شناختی و تغییرات اقلیمی ارائه می‌دهند. تغییر به سمت رژیم‌های

گیاه‌خواری و وگن نیز نیازمند تغییر در تولیدات کشاورزی و دامپروری است (Gunderson 2013).

## حیوان‌زدایی

با افزایش تصاعدی تعداد حیواناتی که برای غذای انسان پرورش می‌یابند، جمعیت حیوانات وحشی کاهش و انقراض گونه‌ها افزایش یافته است - روندی که به‌عنوان حیوان‌زدایی از آن یاد می‌شود (Dirzo et al. 2014). این گونه‌های جانوری شامل پستانداران، پرندگان، خزندگان، دوزیستان، ماهی‌ها و حشرات هستند. همان‌طور که Brook, Sodhi و Bradshaw (۲۰۰۹) توضیح داده‌اند، از بین رفتن گونه‌های جانوری در اثر اعمال انسان پدیده‌ی جدیدی نیست. جانوران عظیم‌الجثه در قاره‌ی آمریکا مانند گربه‌های شمشیردندان، ماموت‌ها و تنبل‌های غول‌پیکر پس از ورود انسان بین ۱۱ هزار تا ۱۳ هزار سال پیش ناپدید شدند. Brook, Sodhi و Bradshaw (۲۰۰۹، ۵۱۴) بیان می‌کنند که «اضمحلال جانوران عظیم‌الجثه در اواخر دور پلیستوسن می‌تواند تا حد زیادی به انواع تأثیرات منفی انسانی مربوط شود». در حالی که انقراض ناشی از انسان چیز جدیدی نیست، نرخ فعلی انقراض و کاهش جمعیت در تاریخ بشر بی‌سابقه است (IPBES 2019).

هر سال آنچه که ششمین رویداد انقراض جمعی - با هدایت انسان - نامیده می‌شود شکلی جدی‌تر به خود می‌گیرد (بارنوسکی و همکاران ۲۰۱۱؛ کاپلو و همکاران ۲۰۱۵). زیست‌شناسان حفاظت معتقدند که ما در حال تجربه‌ی یک «سونامی انقراض» بی‌سابقه هستیم (Lovejoy 2017) و انسان‌ها مسئول «نابودی بیولوژیکی» هستند (Ceballos, Ehrlich و Dirzo 2017)، «شروع یک انقراض دسته‌جمعی بی‌نظیر برای ۶۵ میلیون سال» (Ceballos و همکاران ۲۰۱۵، ۴). تعداد فزاینده‌ای از مطالعات میزان و سرعت سریع کاهش و انقراض جمعیت گونه‌ها را نشان می‌دهد. برای مثال، تلفات گونه‌ها هزار تا ده‌هزار برابر نرخ پیشین است (چیویان و برنشتاین ۲۰۰۸)، نیمی از جمعیت مهره‌داران در حال کاهش هستند (Ceballos, Ehrlich و Dirzo 2017)، و تا اواسط قرن می‌توانیم انتظار داشته باشیم که ۳۰ تا ۵۰ درصد از تمام گونه‌ها در معرض انقراض

قرار گیرند (توماس و همکاران ۲۰۰۴). طبق گفته‌ی Ceballos, Ehrlich و Dirzo (۲۰۱۷)، در یکصد سال گذشته حداقل دویست گونه از مهره‌داران منقرض شده‌اند. این در مقایسه با نرخ تخمینی انقراض گذشته (طی ۲ میلیون سال) که در آن از بین رفتن دویست گونه‌ی مهره‌دار ده‌هزار سال طول می‌کشید (Ceballos, Ehrlich, and Dirzo 2017) بسیار شگفت‌انگیز است. علاوه بر انقراض‌ها، شناخت از دست دادن جمعیت‌های خاص (انقراض محلی) و کاهش کلی فراوانی نیز مهم است. در چهار دهه‌ی گذشته به‌طور متوسط ۲۸ درصد کاهش در تعداد افراد مهره‌داران وجود داشته است (Dirzo et al. 2014). Ceballos, Ehrlich و Dirzo (۲۰۱۷) دریافتند که یک‌سوم از تمام گونه‌های مهره‌داران در حال زوال هستند و از ۱۷۷ گونه‌ی پستاندار موردبررسی تقریباً نیمی از آن‌ها بیش از ۸۰ درصد از گستره‌ی خود را از دست داده‌اند. اخیراً، برنامه‌ی سیاسی - علمی بینادولتی در زمینه‌ی خدمات تنوع زیستی و زیست‌بوم (IPBES 2019) سرعت سریع انقراض را با گزارش ۲۵ درصد از تمام گونه‌ها در معرض خطر و ۸۲ درصد از دست دادن زیست‌توده‌ی حیوانات وحشی مستند می‌کند. این گزارش اخیر بر وابستگی انسان‌ها به سیستم‌های طبیعی تأکید و خاطرنشان می‌سازد که اگر دولت‌ها تغییرات اساسی در سیستم‌های اقتصادی و اجتماعی ما ایجاد نکنند، چگونه بحران تنوع زیستی موجودیت انسان را تهدید خواهد کرد.

اکثر زیست‌شناسان حفاظت بر این عقیده هستند که دلایل اصلی انقراض و کاهش فراوانی در جمعیت‌های جانوری شامل از دست دادن زیستگاه، برداشت بیش از حد، گونه‌های مهاجم، آلودگی، بیماری و تغییرات اقلیمی است (Dirzo et al. 2014; Ceballos, Ehrlich, and Dirzo 2017; Sodhi, Brook, and Bradshaw 2009; IPBES 2019). گسترش دامپروری و در نتیجه تغییرات کاربری زمین نیز محرک‌های فزاینده‌ی مهمی برای انقراض گونه‌های وحشی هستند: ۶۷ درصد از جنگل‌زدایی برای کشاورزی به‌منظور کشت خوراک دام است (Poore and Nemecek 2018). جنگل‌زدایی عامل اصلی انقراض به‌ویژه در مناطق استوایی است (Sodhi, Brook, and Bradshaw 2009)؛ با این حال، انقراض‌های محلی ناشی از اقلیم در حال حاضر در حال انجام است و تقریباً در نیمی از حدود ۱۰۰۰ گونه‌ی<sup>۲</sup> بررسی‌شده توسط Wiens (۲۰۱۶)، که معتقد است

این تأثیرات در دهه‌های آینده تا ۵ برابر افزایش می‌یابد، یافت شد. با توجه به این روندها، دبیر اجرایی منشور سازمان ملل متحد در مورد تنوع زیستی اخیراً هشدار داد که رهبران جهان دو سال فرصت دارند تا قبل از این که «زیرساخت حیات» به گونه‌ای به خطر بیفتد که در نهایت منجر به انقراض انسان شود، به بحران انقراض رسیدگی کنند (Watts 2018).

عواقب فوری‌تر حیوان‌زدایی اغلب در زمینه‌ای انسان‌محور مورد بحث قرار می‌گیرد که به‌عنوان از دست دادن خدمات و کارکردهای اکوسیستم مطرح می‌شود. خدمات اکوسیستم به‌عنوان راهی برای توضیح مزایایی که اکوسیستم‌ها برای انسان ارائه می‌دهند ظهور کردند و شامل خدمات تأمینی، تنظیم‌کننده، فرهنگی و پشتیبانی‌کننده می‌شوند (ارزیابی اکوسیستم هزاره ۲۰۰۵). به‌عنوان مثال، خدمات اکوسیستم را می‌توان از جنبه‌ی سنجش کیفیت برای نشان دادن مزایای گرده‌افشان‌ها و از جنبه‌ی برآورد آماری به روش‌های مختلفی از جمله محاسبه‌ی تعداد گل‌های گرده‌افشانی، ارزش پولی مواد غذایی تولید شده‌ی مرتبط، یا هزینه‌ی استخدام نیروی انسانی برای گرده‌افشانی دستی در نظر گرفت. انقراض‌ها می‌توانند به‌طور قابل توجهی چنین خدمات اکوسیستمی را مختل کنند (بروک و همکاران ۲۰۰۸). اگر گونه‌های از دست‌رفته برای اهداف دارویی یا مهار بیماری مهم باشند، حیوان‌زدایی می‌تواند مستقیم‌تر بر سلامت انسان تأثیر بگذارد. حیوانات وحشی منبع غذایی مهمی برای بسیاری از مردم در سراسر جهان هستند و تا ۳۶ درصد از پرندگان، دوزیستان و پستاندارانی که برای غذا یا دارو استفاده می‌شوند با انقراض روبرو هستند (Dirzo et al. 2014). همان‌طور که Ceballos (۲۰۱۵، ۴) و همکاران بیان کرده‌اند: «اگر اجازه داده شود که سرعت انقراض فعلی ادامه یابد، انسان‌ها به‌زودی (در کم‌تر از سه برابر طول عمر انسان) از بسیاری از مزایای تنوع زیستی محروم خواهند شد.» گزارش اخیر برنامه‌ی سیاسی - علمی بینادولتی در زمینه‌ی خدمات تنوع زیستی و زیست‌بوم (IPBES 2019) و خامت فزاینده‌ی خدمات اکوسیستم به‌دلیل بحران تنوع زیستی و وابستگی انسان‌ها به گونه‌های دیگر برای این خدمات را مستند می‌سازد. برای مثال، این گزارش بیان می‌کند که «بیش از ۷۵ درصد از انواع محصولات غذایی جهانی، از جمله میوه‌ها و سبزیجات و برخی از مهم‌ترین محصولاتی است که به‌منظور فروش کشت می‌شوند مانند قهوه، کاکائو و بادام، به

گرده‌افشانی حیوانات متکی هستند».

در حالی که قوانینی مانند منشور تجارت بین‌المللی گونه‌های جانوران و گیاهان وحشی در معرض انقراض (CITES) و قانون گونه‌های در معرض خطر ایالات متحده برای حفاظت از گونه‌های در معرض خطر ایجاد شده‌اند، تلاش‌های حفاظتی با چالش‌های مهمی روبرو هستند. به طور کلی، چالش‌های زمانی اثربخشی تلاش‌های حفاظتی را برای مقابله با انقراض محدود می‌کند. بیشتر تلاش‌های حفاظتی بر نجات گونه‌هایی متمرکز می‌شوند که نزدیک به انقراض هستند تا حفاظت اولیه. از بسیاری جهات، بسیاری از کارها در رویکرد بحران‌محور «ناکافی و خیلی دیر» است (Soulé 1996). Lovejoy (۲۰۱۷) معتقد است که اقدامات حفاظتی قبل از انقراض باید صورت گیرد. از آن جایی که بیشتر مسائل مربوط به حفاظت از امور مربوط به ارزش‌هاست و نه کمبود اطلاعات علمی (Sarewitz 2004)، کار بیشتری در زمینه‌ی حفاظت لازم است تا جامعه را به ارزش‌گذاری ذاتی حیات غیرانسانی و حفاظت از آن متقاعد کند (Piccolo 2017). حتی قوانین حمایت از گونه‌ها با چالش‌هایی روبرو هستند. CITES و سایر قوانین و موافقت‌نامه‌های بین‌المللی حیات وحش به دلیل مشکلات مربوط به پیاده‌سازی و اجرا، از نظر اثربخشی محدود باقی می‌مانند (Trouborst et al. 2017). برای بسیاری از رهبران جهان، رسیدگی به انقراض گونه‌ها همچنان امری با اولویت کم است. در ایالات متحده، دولت ترامپ اخیراً گونه‌های در خطر انقراض را از فهرست خارج کرده است، درخواست‌ها برای فهرست گونه‌های جدید را رد و به‌طور کلی حفاظت از گونه‌ها را به نفع توسعه و استخراج منابع تضعیف کرده است (Siciliano 2018). علی‌رغم این روندها، دانشمندان (IPBES 2019) و همچنین کنشگران گروه‌هایی مانند **شورش انقراض** اکنون خواستار تغییرات اجتماعی و اقتصادی رادیکال برای رسیدگی به بحران انقراض هستند.



## پرداختن به محرک‌های ریشه‌ای و بازتولید روابط مخرب انسان - حیوان

این بخش دو علت اساسی و مرتبط با روابط مخرب انسان - حیوان را که در بالا توضیح داده شد شناسایی می‌کند: (۱) **خوی (ethos) سرمایه**، به عبارتی دیگر، کاهش یک زندگی (هدف) به یک وسیله و ارتقای تولید اقتصادی (وسیله) به هدف به دلیل ضرورت انباشت سرمایه و (۲) **ایدئولوژی سلطه**، یا سرشت واقعی و ایدئولوژیک حیوانات و مابقی طبیعت به‌عنوان ابزاری صرف برای اهداف انسان. بررسی ما نشان خواهد داد که چگونه **نظریه‌ی انتقادی**، با اتکا به نظریه‌ی جامعه‌شناختی محیطی مارکسیستی، روشن می‌کند که چگونه ضرورت انباشت سرمایه باعث گسترش دامپروری و پیامدهای آن و همچنین افزایش نرخ حیوان‌زدایی می‌شود. سپس به موضع مکتب فرانکفورت در مورد عقلانیت ابزاری می‌پردازیم و نشان خواهیم داد که مناسبات کنونی انسان - حیوان توسط آن ایدئولوژی که حیوانات را پست و همچون ابزار تصور می‌کند حفظ می‌شود. هر دو بعد ساختاری و ایدئولوژیک سلطه بر طبیعت باید برای توضیح علل اساسی و بازتولید دامپروری جهانی و حیوان‌زدایی در نظر گرفته شود. ما همچنین چگونگی تغییر شکل و پرداختن به این مناسبات مخرب را مطرح خواهیم کرد.

### خوی سرمایه: انقیاد حیوانات به انباشت سرمایه

یکی از دلایلی که سرمایه‌داری از لحاظ تاریخی یک شیوه‌ی تولید منحصر به فرد است «رابطه‌ی مبتنی بر ارزش مبادله»ی آن با طبیعت است (اسمیت ۱۹۸۴). در حالی که تمام شیوه‌های تولید در تعامل با محیط هستند تا محصولاتی را برای بقا و استفاده ایجاد کنند، هدف یا منطق تصاحب طبیعت در جوامع سرمایه‌داری تأمین «انباشت بی‌پایان سرمایه» است (Wallerstein 2004: 24)، نه تولید کالاها و خدمات مفید. سرمایه‌داری درگیر انباشت سرمایه «به‌خاطر انباشت» و «تولید به‌خاطر تولید» است (Marx 1976: 742). پیامدهای بوم‌شناختی «رابطه‌ی مبتنی بر ارزش مبادله»ی سرمایه‌داری با طبیعت به‌طور مشهور در تشبیه «تردمیل تولید» (رشد مستمر تولید)

اشنایبرگ به تصویر کشیده شده است: اقتصادهای سرمایه‌دارانه از نظر ساختاری مجبور به گسترش و رشد و نیازمند نهاده‌های منابع طبیعی بیشتر (برداشت) و ایجاد زباله و آلودگی بیشتر (افزودگی) هستند.

مکتب فرانکفورت از پیامدهای زیست‌محیطی منفی وابستگی سرمایه‌داری به رشد آگاه بود. برای مثال، مارکوزه (۱۹۹۴، ۵۲) استدلال می‌کند که چون «ساختار بهره‌وری سرمایه‌داری ذاتاً توسعه‌طلبانه است»، مجبور است وارد عرصه‌های طبیعی شود. او حتی یادآوری می‌کند که «واضح است که دست‌اندازی به طبیعت تا چه اندازه از اقتصاد سرمایه‌داری جدایی‌ناپذیر است» (مارکوزه، ۱۹۷۲: ۶۱، با تأکید اضافه شده). سرمایه‌داری به رشد نامحدود نیاز دارد - که منتج به گسترش همیشگی روابط سلطه و استثمار و تخریب زیست‌محیطی فزاینده می‌شود. یک روش مفید برای توصیف تحلیل اجتماعی - بوم‌شناختی مکتب فرانکفورت از سرمایه‌داری، نقد **خوی سرمایه** است: انقیاد زندگی به انباشت سرمایه. اصطلاح «ethos - خوی و منش» که از ماکس شلر (۱۹۶۱)<sup>۴</sup> به عاریت گرفته شده است، به‌طور مفیدی هم به رانش کور سرمایه اشاره می‌کند، که از نظر ساختاری مستلزم آن است که فرایندهای زندگی قابل‌اصلاح با انباشت سرمایه باشند، و هم به روشی که این نیروهای سیاسی - اقتصادی به آگاهی و ارزش‌گذاری شکل می‌دهند (به بخش فرعی ادامه مراجعه کنید). خوی سرمایه زندگی حیوانات را تابع اهداف سرمایه می‌کند. برای مثال، در **دیالکتیک روشنگری**، هورکهایمر و آدورنو (۱۹۶۹، ۲۵۱) چنین استدلال می‌کنند:

«حیوانات تنها زمانی به یاد می‌آیند که تعداد کمی از نمونه‌های باقی‌مانده . . . با دردی طاقت‌فرسا، به‌عنوان خسارت سرمایه برای صاحبشان که در عصر بتن و فولاد قادر به تأمین حفاظت کافی برای آن‌ها نبوده نابود می‌شوند. در آفریقا، آخرین بخش از زمین که در آن تلاش بیهوده‌ای برای حفظ گله‌های رو به کاهش آن‌ها انجام می‌شود، آن‌ها مانعی برای فرود بمب‌افکن‌ها در آخرین جنگ هستند. آن‌ها به‌طور کامل ریشه‌کن خواهند شد.»

در زیر، به‌اختصار نشان می‌دهیم که چگونه خوی سرمایه، دامپروری را متحول کرده و موجب حیوان‌زدایی شده است.

دامداری صنعتی، به‌ویژه استفاده از CAFO (عملیات تغذیه‌ی متمرکز حیوانات)، مظهر خوی سرمایه است. در زمینه‌ی دامپروری، این بدان معناست که حیوانات برای مبادله (سود) تولید می‌شوند تا استفاده‌ی مستقیم. تولید حیوانات عمدتاً برای مبادله یک رابطه‌ی نسبتاً جدید در مقایسه با بقیه‌ی تاریخ بشر است (Gunderson 2013). تعدادی از پژوهشگران بیشینه‌سازی سود را به‌عنوان توضیحی از میزان عظیم رنج حیوانات در نظام‌های تولید کشاورزی و دامداری شناسایی کرده‌اند (به‌عنوان مثال بنتون ۱۹۹۳؛ دیکنز ۱۹۹۶؛ نوسکه ۱۹۹۷). به‌گفته‌ی دیکنز (۱۹۹۶، ۶۲)، «جوامع سرمایه‌داری مدرن نه‌تنها مردم، بلکه حیوانات را وارد مدار سرمایه‌ی پولی و آن‌ها را به‌عنوان درون‌داده‌های فرایند تولید کالا تلقی می‌کنند.» هنگامی که حیوانات به کالا تبدیل می‌شوند، دیگر به‌عنوان موجوداتی با موقعیت اخلاقی دیده نمی‌شوند، و برای برآوردن نیازهای صنعت، تحت شرایطی قرار می‌گیرند که با نیازهای زندگی آن‌ها مطابقت ندارد (آنتونی ۲۰۱۰). برای به حداکثر رساندن سود، خوی سرمایه تا حد امکان حیوان را در تنگنا قرار داده و حداقل توجه را به نیازهای اساسی او ابراز می‌دارد. به‌عنوان مثال، دام‌های گوشتی همچون یک کالا در نظر گرفته می‌شوند و هدف تولید هرچه بیشتر گوشت، با سریع‌ترین و ارزان‌ترین حد ممکن است. گاوهای شیری را می‌توان به‌عنوان کارگران (یا بردگان) در نظر گرفت که باید تا حد امکان، ارزان و سریع‌ترین شیر را تولید کنند. در هر مورد، حیوانات در معرض آن شرایط زندگی، دارو و تغذیه قرار می‌گیرند که هدف آن‌ها حداکثر کردن سود است. عملیات مدرن تغذیه‌ی متمرکز حیوانات برای یک هدف طراحی شده است: تولید انبوه کالاهای حیوانی در حالی که تمام هزینه‌ها را به حداقل می‌رساند (مک دونالد و مک براید ۲۰۰۹). علاوه بر این، یک صنعت عظیم دامپروری - غذایی از تبلیغات برای افزایش مصرف محصولات ارزان‌قیمت حیوانی و لابی‌گری برای محافظت از این سیستم سودآور بهره می‌برد (برستر و شرودر ۱۹۹۵؛ پاتس ۲۰۱۶؛ گادفری و همکاران ۲۰۱۸). بخش کلیدی این منطق سرمایه‌داری به‌اصطلاح «برونی‌سازی» هزینه‌های مرتبط با آلودگی محیط‌زیست، سلامت انسان و تغییرات اقلیمی است.

خوی سرمایه همچنین موجب حیوان‌زدایی می‌شود. برای مثال، بحران اقیانوسی کنونی را می‌توان در نیروهای سرمایه‌داری که باعث برداشت بیش از حد گونه‌های ماهی

و تخریب بوم‌شناختی می‌شوند ردیابی کرد (Clausen and Clark 2005; Clark and Clausen 2008). جنگل‌زدایی در مناطق استوایی، علت اصلی نابودی زمین (سودی، بروک و برادشاو ۲۰۰۹)، تا پاکسازی زمین برای تولید کشاورزی و دامپروری در مقیاس بزرگ - نه برای مصرف بومی بلکه برای صادرات بین‌المللی گوشت گاو، سویا، و سوخت‌های زیستی ردیابی شده است. (رودل و همکاران، ۲۰۰۹). تجارت جهانی شده منجر به تکثیر گونه‌های مهاجم، مختل کردن اکوسیستم‌ها و جایگزینی گونه‌های بومی شده است (مونی و هابز ۲۰۰۰). تحلیل تاریخی کلارک و یورک (۲۰۰۵) نشان می‌دهد که چگونه سرمایه‌داری باعث انتشار گازهای گلخانه‌ای و تغییرات اقلیمی جهانی شده است - که اکنون بزرگترین تهدید برای تنوع زیستی محسوب می‌شود. هنگام بحث در مورد کاهش و انقراض جمعیت گونه‌ها، زیست‌شناسان حفاظت از محیط‌زیست Ehrlich, Ceballos, و Dirzo (۲۰۱۷، ۷) تأکید می‌کنند که چگونه رشد اقتصادی به‌عنوان عامل اصلی بحران تنوع زیستی به ویژه مصرف بیش از حد، «رشد دائمی» و پرحاصل را در نقش محرک‌های قابل توجه نباید نادیده گرفت. جونز (۲۰۰۹، ۳۱۸) نیز بحران انقراض را به سرمایه‌داری مرتبط می‌کند و می‌گوید:

«تا زمانی که سرمایه‌داری یا هر سیستم اقتصادی دیگری که شامل استخراج گسترده‌ی منابع برای تولید است دست نخورده باشد، انقراض جمعی فعلی ادامه خواهد داشت. در حالی که برخی نظریه‌پردازان معتقدند سرمایه‌داری مجبور خواهد شد هزینه‌ها را درونی کند و از نظر زیست‌محیطی پایدار شود... کیفیت پویای سرمایه‌داری از این امکان جلوگیری می‌کند.»

مقاله‌ای خبری اخیراً با عنوان «این شش گونه در شرف قربانی شدن توسط صنعت نفت و گاز هستند» این پدیده را در ایالات متحده نشان می‌دهد که در آن قانون‌گذاران در حال کاهش حمایت از گونه‌ها به‌منظور افزایش سود اقتصادی از طریق استخراج منابع هستند (Bullinger 2018).

تعداد فزاینده‌ای از مطالعات حیوانی و پژوهشگران محیط‌زیست بر این موضوع اتفاق نظر دارند که، به‌دلیل منطق سرمایه‌داری، رنج حیوانات و تخریب محیط‌زیست تا زمانی که یک نظام جدید جایگزین سرمایه‌داری نشود، متوقف نخواهد شد. برای مثال،

پینتر (۲۰۱۶) توضیح می‌دهد که سرمایه‌داری به‌دلیل تمرکز بر حداکثر کردن سود و نگاه به حیوانات به‌عنوان دارایی، همیشه منجر به رنج حیوانات می‌شود. بنابراین، تغییرات صنعتی یا رفتاری هرگز کافی نخواهد بود (Painter 2016, 340):

«به زبان ساده، تغییر رفتار فرد و حتی صنعت، هرچند مفید و قابل‌ستایش باشد، تا زمانی که ماشین سرمایه‌داری، که لزوماً بر اساس منطق ستم، سلطه، تبعیض طبقاتی و گونه‌پرستی عمل می‌کند، مناسبات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی ما را شکل می‌دهد، هرگز کافی نخواهد بود، زیرا چنین سیستمی امکان اجتناب کامل از استثمار و سوءاستفاده از حیوانات را برای هیچ فرد یا صنعتی، علی‌رغم این‌که در این امر چقدر جدی باشد غیرممکن می‌کند.»

جونز (۲۰۰۹) توضیح می‌دهد که چگونه کسانی که تلاش می‌کنند منطق سرمایه‌داری را کنار بگذارند در جامعه‌ی مبتنی بر بازار فعلی مجازات می‌شوند و بنابراین کل سیستم باید به فراسوی سرمایه‌داری حرکت کند. این نتیجه‌گیری‌ها بسیار فراتر از حلقه‌های پژوهشگران مارکسیست، از سوی شمار روزافزونی از دانشمندان علوم طبیعی و شهروندان نگرانی مطرح می‌شود که برتری منطق سرمایه‌داری را زیر سؤال می‌برند و به‌دنبال نظام‌های اجتماعی جایگزینی هستند که رشد اقتصادی را بالاتر از تمام اهداف دیگر ترجیح نمی‌دهند. به‌عنوان مثال، گزارش اخیر برنامه‌ی علمی - سیاست بینادولتی در مورد تنوع زیستی و خدمات اکوسیستمی (IPBES 2019) بیان می‌کند که:

«یکی از مؤلفه‌های کلیدی مسیرهای پایدار، تکامل سیستم‌های مالی و اقتصادی جهانی برای ایجاد یک اقتصاد پایدار جهانی است که از الگوی محدود و فعلی رشد اقتصادی دور است... این امر همچنین مستلزم تغییری فراتر از شاخص‌های اقتصادی متعارف مانند تولید ناخالص داخلی [GDP] است تا شامل آن‌هایی شود که می‌توانند دیدگاه‌های کل‌نگرتر و بلندمدت‌تری از اقتصاد و کیفیت زندگی را به تصویر بکشند.»

یکی از نمونه‌های سیستمی جایگزین که اولویت حداکثر کردن سود و رشد اقتصادی را کنار می‌گذارد و به مناسبات مفیدتر انسان - حیوان اجازه‌ی بروز می‌دهد، «رشدزایی» است. رشدزایی به‌عنوان جایگزین پیشنهادی برای سرمایه‌داری و راهی برای رسیدگی به بحران بوم‌شناختی کنونی ظاهر شده است. رشدزایی به کاهش برنامه‌ریزی شده در کل تولید مواد و انرژی اشاره دارد که شامل کنار گذاشتن تولید

ناخالص داخلی به‌عنوان شاخص پیشرفت و کاهش عادلانه‌ی تولید و مصرف است که رفاه انسان را افزایش می‌دهد و شرایط بوم‌شناختی را در سطح محلی و جهانی در کوتاه‌مدت و بلندمدت بهبود می‌بخشد. «(اشنایدر، کالیس و مارتینز-آلیر ۲۰۱۰). از آن‌جایی که تولید بیش از حد و مصرف بیش از حد در کشورهای ثروتمند از محدودیت‌های بیوفیزیکی فراتر رفته است، رشدزدایی مستلزم انقباض در اقتصادهای بیش از حد توسعه یافته است و در عین حال به کشورهای در حال توسعه کمک می‌کند تا به‌طور پایدار به بهبود کیفیت زندگی دست یابند (کالیس ۲۰۱۷). رشدزدایی نشان‌دهنده‌ی یک چالش مستقیم برای سرمایه‌داری است، از طریق زندگی با مقدار کافی و نه بیشتر، و هدف آن ایجاد جامعه‌ای جهانی است که دیگر از مرزهای بیوفیزیکی فراتر نمی‌رود (کالیس ۲۰۱۱). متخصصان رشدزدایی قبلاً طیفی از سیاست‌ها و تغییرات سبک زندگی را پیشنهاد کرده‌اند که می‌تواند انرژی و توان مادی و فشار را بر روی سیاره و سایر ساکنان آن کاهش دهد (Alexander 2014; Kallis, Kerschner, and Martinez-Alier 2012; Kallis and March 2015; Kallis 2017; Kunze and Becker 2015). در حالی که بهبود مناسبات با سایر حیوانات یک اصل رشدزدایی نیست؛ کنار گذاشتن الزامات سرمایه‌داری، استفاده از منابع کم‌تر، و زندگی در محدوده‌های بوم‌شناختی نتایج مفیدی را برای تمام گونه‌ها به دنبال خواهد داشت. از آن‌جایی که افراد بیشتری راه‌حل‌های درون نظام سرمایه‌داری را برای تخریب اکولوژیک ناکافی می‌دانند؛ جایگزین‌های پس‌سرمایه‌داری، دموکراتیک و بوم‌شناختی مانند رشدزدایی اهمیت فزاینده‌ای پیدا خواهند کرد. چالش اصلی این است که دیگران را متقاعد کنیم که راه دیگری فراتر از سرمایه‌داری واقعاً ممکن است (گیسون گراهام ۲۰۰۸؛ آلپروویتز و اسپت ۲۰۱۵).

## ایدئولوژی سلطه: ابزاری کردن حیوانات

انقیاد زندگی حیوانات به انباشت سرمایه که در بالا توضیح داده شد نیاز به ابزاری کردن دارد. «پرورش» (تولید) به‌عنوان یک کالا، مانند حیوانات پرورشی امروزی، ابزاری برای اهداف سرمایه‌داری است، و حیوان غیرکالایی بودن نیز، مانند بسیاری از حیوانات

وحشی، به معنای مانعی فنی برای توسعه در نظر گرفته می‌شود. رابطه میان ابزاربودگی و انقیاد زندگی به انباشت سرمایه («خوی سرمایه» در بالا) در جوامع سرمایه‌داری جدایی‌ناپذیر است. همان‌طور که مارکوزه (۱۹۷۲) توضیح داد، در سرمایه‌داری، طبیعت به منبعی برای استخراج و ماده‌ای خام برای استثمار و رشد اقتصادی تبدیل می‌شود. سرمایه‌داری سلطه بر طبیعت و دیگر حیوانات را تبدیل به منفعت کل نظام اقتصادی کرده است. آدورنو (۱۹۶۶، ۳۰۶) می‌گوید: «رهاسازی نیروهای مولد، همچون یکی از اعمال روح‌القدس که طبیعت را کنترل می‌کند، رابطه‌ای نزدیک با تسلط خشونت‌آمیز بر طبیعت دارد». سرمایه‌داری شیوه‌ای از تولید است که در آن «سلطه بر طبیعت تبدیل به منفعت کل نظام اقتصادی شد» (هلد ۱۹۸۰، ۱۵۴).

اگرچه بررسی سلطه‌ی معاصر بر حیوانات در انتزاع از شکل سرمایه‌دارانه‌ی خاص تاریخی آن اشتباه است، اما ابزاری کردن حیوانات را به‌عنوان یک بعد جداگانه می‌بینیم زیرا: (۱) نمی‌توان تمام ابزاری کردن حیوانات را به خوی سرمایه تقلیل داد، زیرا اولی مقدم بر دومی است (مثلاً هورکهایمر ۱۹۴۷، ۱۰۴) و (۲) توضیح بازتولید اجتماعی سلطه‌ی مدرن انسان بر سایر حیوانات بدون بررسی آن ایدئولوژی که حیوانات را هم موجودات پست و هم منابعی می‌سازد که سلطه بر آنان را امری درست می‌داند، دشوار است. در حالی که ما به تبیین‌های روان‌شناختی برای وسعت رنج و استثمار امروزی حیوانات بدبین هستیم (مثلاً این که دامداری صنعتی ناشی از «طمع» است)، هر توضیح قابل‌قبولی برای مناسبات انسان - حیوان باید تعامل متغیرهای ساختاری و ایدئولوژیک را که بر حیوانات سلطه دارند توضیح دهد.

مکتب فرانکفورت چارچوبی مفید برای بررسی هم ریشه‌های ساختاری و هم ایدئولوژیک سلطه‌ی انسان بر سایر حیوانات ارائه می‌دهد. هورکهایمر و آدورنو (۱۹۶۹): (۴۲۴۵) استدلال می‌کنند که حیوانات برای مدت‌های مدید در جوامع بشری تحت ستم بوده‌اند و انسان غربی از دیرباز خود را به‌عنوان موجودی متمایز از سایر حیوانات شناسانده است. سایر اعضای مکتب فرانکفورت پس از آن‌ها (به‌ویژه وایت ۱۹۶۷)، یهودیت - مسیحیت را به‌عنوان یکی از ستون‌های حمایت از ایدئولوژی سلطه می‌شناسند که بر اساس آن انسان‌ها اساساً متمایز و برتر از «قلمرو حیوانات» بوده و باید بر طبیعت غلبه یابند. برای مثال، هورکهایمر استدلال می‌کند که رفتار ابزاری با

حیوانات حداقل تا حدی ریشه در الهیات یهودی - مسیحی دارد، که معتقد است «تنها روح انسان می‌تواند نجات یابد؛ حیوانات فقط حق دارند رنج بکشند» (هورکهایمر ۱۹۴۷، ۱۰۴). هورکهایمر و آدورنو (۱۹۶۹) نیز ایده‌های مربوط به سلطه بر طبیعت را تا عصر روشنگری، زمانی که فیلسوفان طبیعت را جدا از انسان و علم را به‌عنوان راهی برای درک طبیعت به‌منظور کنترل و بهره‌برداری ترسیم می‌کردند، دنبال می‌کنند. برای مثال، هم دکارت و هم بیکن دیدگاهی ابزاری از طبیعت را تقویت کردند - موجودی که باید توسط انسان‌ها تسخیر و استفاده شود. دکارت نوشت که هدف بشریت باید «این باشد که خود را ارباب و صاحب طبیعت کند» (دکارت ۲۰۰۶، ۵۱). علم و فناوری، زمانی که در بند اهداف سرمایه باشد (مارکوزه ۱۹۶۴)، به ابزاری برای تسخیر طبیعت تبدیل شده‌اند: «آنچه انسان‌ها می‌خواهند از طبیعت بیاموزند این است که چگونه از آن برای سلطه‌ی کامل بر آن و سایر انسان‌ها استفاده کنند. این تنها هدف است» (Horkheimer and Adorno 1969, 4). اوج تفکری که حیوانات را پست‌تر و مبدل به ابزار می‌کند، ایده‌آلیسم است، جایی که «حیوانات برای نظام ایده‌آلیستی تقریباً همان نقشی را ایفا می‌کنند که یهودیان برای فاشیسم». تکذیب و تحقیر حیوانیت انسان - این ایده‌آلیسم واقعی است» (آدورنو 80۱۹۹۸؛ رجوع کنید به مندیتا ۲۰۱۰). توجه به عقلانیت ابزاری موضوع ثابتی در آثار مکتب فرانکفورت پس از جنگ جهانی دوم است. هورکهایمر با بهره از وبر در **خسوف خرد** (هورکهایمر ۱۹۴۷)، دو نوع عقلانیت را شرح داد: عقلانیت عینی/ ماهوی و عقلانیت نظری/ ابزاری. عقلانیت تأمل زیبایی‌شناختی و اخلاقی را از بین برده است و ابزاربودگی ناب اکنون اساس تعامل با طبیعت و دیگر گونه‌ها را تشکیل می‌دهد، به‌طوری که «طبیعت امروز بیش از هر زمان دیگری همچون ابزاری صرف برای انسان تصور می‌شود» (هورکهایمر ۱۹۴۷، ۱۰۱). استفاده، کنترل و تسلط بر طبیعت به راه معقولی برای تعامل تبدیل می‌شود. به عبارت دیگر، «طبیعت از تمام ارزش یا معنای ذاتی سلب شده است» (هورکهایمر ۱۹۴۷، ۱۰۱) و تنها به این دلیل دیده می‌شود که چگونه می‌تواند به انسان خدمت کند و به نفع آن باشد. علاوه بر این، هورکهایمر معتقد است که تسخیر طبیعت فاقد هرگونه حدودمیزی در نظر گرفته می‌شود: «طبیعت موضوع استثمار کامل است که هیچ



هدفی از جانب عقل ندارد و بنابراین محدودیتی را شامل نمی‌شود. جهان‌سالاری بی‌کران انسان هرگز ارضا نمی‌شود» (هورکهایمر ۱۹۴۷، ۱۰۸).

هورکهایمر، آدورنو و مارکوزه نیز سلطه بر حیوانات و طبیعت را به سلطه بر انسان گره زدند (گاندرسون ۲۰۱۴، ۲۰۱۵). تسلط بر طبیعت به‌عنوان یک هدف، به‌جای وسیله‌ای برای افزایش رفاه، به‌طور متناقضی سلامت انسان را همراه با حیوانات و محیط‌زیست تهدید کرده است. تناقض مورد تأکید مکتب فرانکفورت به شرح زیر است: «آنچه امروز پیشرفت محسوب می‌شود، تسلط بر طبیعت بیرونی و درونی است که به‌واسطه‌ی غریزه‌ی حفظ خود، آنچه را که قرار است حفظ کند، تهدید به نابودی می‌کند» (کوک ۲۰۰۸، ۹). بنابراین، سلطه بر طبیعت مستلزم سلطه بر انسان است (هورکهایمر ۱۹۴۷، ۹۳؛ آدورنو ۱۹۶۶، ۶۷). این برداشت توسط آلدو لئوپولد تکرار شد که اظهار داشت: «در تاریخ بشر، ما آموخته‌ایم (امیدوارم) که نقش فاتح در نهایت خودتخریبی است» (لئوپولد ۱۹۴۹). به‌عقیده‌ی لئوپولد، زمین/ محیط‌زیست چیزی نیست که باید فتح شود، بلکه اجتماعی است که در آن زندگی می‌کنیم. با آسیب رساندن به طبیعت، در نهایت به خودمان آسیب می‌رسانیم و حمایت از زندگی خود و «زیرساخت زندگی» را تضعیف می‌کنیم (Watts 2018).

ایدئولوژی سلطه به‌وضوح رفتار ما را با حیوانات غیرانسانی شکل داده است - چیزی که به‌طور گسترده در ادبیات اکوفمینیستی و حقوق حیوانات مورد بحث قرار گرفته است (مانند پلاموود ۱۹۹۳، ۲۰۰۰؛ مرچنت ۱۹۸۰؛ ریگان ۱۹۸۳؛ سینگر ۱۹۹۵). حیوانات در دامداری صنعتی به‌دلیل شرایط غیرطبیعی و عذاب‌آور زندگی و مرگ اغلب دردناک خود همچنان با آسیب و رنج مستقیم روبرو هستند. گونه‌های جانوران وحشی ممکن است با سطح یکسانی از رنج مواجه نشوند، اما آن‌ها نیز با سلطه روبرو هستند و به‌دلیل موقعیت پست فرضی خود مستقیماً شکار می‌شوند و زیستگاه آن‌ها برای اهداف انسان تخریب می‌شود. همان‌طور که در بالا توضیح داده شد، پی‌آمدهای مهمی برای این مناسبات وجود دارد که بر انسان‌ها نیز تأثیر می‌گذارد. اشکال مشترکی از سلطه وجود دارد که بر سایر حیوانات و انسان‌ها تأثیر می‌گذارد و هورکهایمر (۲۰۰۷، ۲۲۸) را به این استدلال سوق می‌دهد که «مبارزه برای حیوان... مبارزه برای انسان است.» بحران‌های وجودی تغییر اقلیم و از دست دادن تنوع زیستی که زندگی انسان‌ها را

تهدید می‌کند، این سرنوشت مشترک را بیش از هر زمان دیگری آشکار می‌کند. هورکهایمر، آدورنو و مارکوزه خواستار پایان دادن به سلطه از طریق «آشتی» با طبیعت هستند، که هم به هماهنگ کردن تعاملات اجتماعی با محیط و هم به آشتی دادن عقلانیت و شور انسانی اشاره دارد (گاندرسون ۲۰۱۶). فارغ از فراخوان «بازگشت» به طبیعت، آشتی مستلزم نوع جدیدی از **روشنگری** است که عقل را با یادآوری این‌که آن نیز محصول طبیعت است عقلانی‌تر می‌کند. مارکوزه (۱۹۷۲) آشتی را به‌عنوان توسعه‌ی اخلاق و نگرشی جدید نسبت به طبیعت و همچنین استفاده از علم و فناوری به روش‌های غیرمخربی که طبیعت را «رها می‌سازد»، توصیف می‌کند. مارکوزه از آن علم و فناوری حمایت می‌کند که هدفش حفظ و ارتقای زندگی به‌جای تسلط بر آن و در نهایت ویرانی آن است. هورکهایمر و آدورنو (۱۹۶۹) این نکته را برجسته می‌کنند که آشتی در صورتی امکان‌پذیر خواهد بود که بشریت حیوانیت خود را به یاد آورد. انسان‌ها باید به خاطر داشته باشند که بخشی از طبیعت هستند و نه ارباب آن: «از لحظه‌ای که تشخیص می‌دهیم تکه‌ای از طبیعت هستیم دیگر تنها یک تکه از طبیعت نخواهیم بود...» (آدورنو ۲۰۰۰: ۱۰۳) زیرا پیشرفت واقعی تنها زمانی می‌تواند رخ دهد که «انسان‌ها از طبیعی بودن خود آگاه شوند و سلطه‌ی خود بر طبیعت را متوقف سازند» (آدورنو ۲۰۰۶، ۱۵۲).

یکی از جنبه‌های آشتی با طبیعت گسترش شمول همبستگی و شفقت با سایر حیوانات است (هورکهایمر ۱۹۹۳). آشتی احتمالاً شبیه به اخلاقیات مراقبت و همدردی است که دونوان (۱۹۹۶)؛ همچنین رجوع کنید به گرون ۲۰۱۵) توصیف کرده است. دونوان با اقتباس از بیش از یک قرن «نظریه‌ی همدلی» از جمله کارهای ماکس شلر و آرتور شوپنهاور (که بر موضع مکتب فرانکفورت در مورد حیوانات تأثیر گذاشتند، به گرهات ۲۰۱۰ مراجعه کنید)، اهمیت همدلی را به‌عنوان زبانی برای پیوند مجدد انسان‌ها با سایر حیوانات توضیح می‌دهد. روابط انسانی مبتنی بر درک همدلانه فرصتی را برای پی‌گیری روابط اساساً منطقی با حیوانات فراهم می‌کند، شکلی از معرفت که به‌دنبال درک نیازها و علایق گونه‌های دیگر است. شناخت یک حیوان دیگر می‌تواند منجر به درک دقیق‌تری از دیدگاه و تجربه‌ی زندگی او شود (تیلور ۱۹۹۲). درک

همدلانه‌ی جدید از سایر حیوانات می‌تواند از گسترش دامنه‌ی اخلاقی (Nash 1989) حمایت کند که برای پرداختن به آسیب‌های صنعت دامداری و امر حیوان‌زدایی ضروری است. همراه با تغییرات سیاسی - اقتصادی که در بخش قبل توضیح داده شد، پرداختن به صنعت دامداری و موضوع حیوان‌زدایی به توانایی ما برای به چالش کشیدن ایدئولوژی سلطه‌ی تاریخی و تکوین درک همدلانه‌ای بستگی دارد که از گسترش دامنه‌ی اخلاق به غیرانسان‌ها حمایت کند. در حالی که استفاده از خدمات اکوسیستم به‌عنوان چارچوبی برای درک ارزش حیوانات غیرانسانی، همان طور که در گزارش اخیر پلت‌فرم علمی - سیاسی بینادولتی در مورد تنوع زیستی و خدمات اکوسیستمی (IPBES 2019) نشان داده شده است، وابستگی ما به گونه‌های دیگر را نشان می‌دهد، خود این چارچوب نمونه‌ای از پیوند محکم میان خوی سرمایه و یک عقلانیت ابزاری‌رها از لحظات اخلاقی و زیبایی‌شناختی است: «ارزش» «خدمات» طبیعت به مفید بودن آن‌ها برای انسان بستگی دارد و نیازهای انسان در اولویت قرار دارد.

یکی از موانع متعدد برای آشتی دادن روابط با حیوانات، و یکی از اجزای اساسی ایدئولوژی سلطه، سردی فراگیر است - «بی‌تفاوتی ما نسبت به سرنوشت دیگران» (آدورنو 201۱۹۹۸، a) و «اصل اساسی سوژکتیویته‌ی بورژوازی» (آدورنو ۱۹۷۳: ۳۶۳) - پیش‌شرط خشونت و وحشت در مقیاس بزرگ مانند هولوکاست (نگاه کنید به Mussell 2013). نسل اول مکتب فرانکفورت نمونه‌های متعددی از بی‌تفاوتی و برکنار بودن آگاهی مدرن از «بهره‌کشی بی‌امان از قلمرو حیوانات» ارائه می‌کند (هورکهایمر و آدورنو، ۱۹۶۹، ۲۴۶). غلبه بر سردی و تحقق همبستگی با سرنوشت حیوانات مستلزم فشار برای تغییر شرایط سیاسی - اقتصادی است. سرمایه‌داری صرفاً اعمال شبه‌همدلانه را که معمولاً به‌شکل کارزارهای خیریه است مجاز می‌داند، اعمالی که با نادیده گرفتن اساس اجتماعی - ساختاری رنج گسترده، آن را بازتولید می‌کند (Mussell 2013, 62). در رابطه با سیاست آزادی و رفاه حیوانات، راهبرد غالب مشترک بسیاری از کنشگران، درگیر شدن در فعالیت‌های محدود سبک زندگی مانند گیاه‌خواری فردی یا وگنیسم است. با این حال، مبارزه‌ی مؤثر با صنعت دامداری سرمایه‌داری جهانی و حیوان‌زدایی مستلزم دگرگونی در شرایط اجتماعی است که این مناسبات مخرب انسان - حیوان را هدایت می‌کند. فراتر رفتن از ایدئولوژی سلطه روابط ما را با سایر حیوانات به‌شکلی

بنیادین تغییر می‌دهد. در حالی که بسیاری در مورد سیاست‌هایی برای کاهش آسیب و محافظت از حیوانات بحث کرده‌اند، آشتی امری فراتر از پیشرفت‌های تدریجی مانند قفس‌های بزرگ‌تر و زیستگاه‌های محافظت‌شده‌ی بیشتر است. این امر مستلزم یک رابطه‌ی کیفی جدید با حیوانات است، رابطه‌ای که امکان آن خارج از خوی سرمایه و ایدئولوژی سلطه وجود دارد.

## نتیجه‌گیری

مناسبات کنونی انسان - حیوان از نظر زیست‌محیطی مخرب، در تاریخ بشر بی‌سابقه است و «زیرساخت حیات» روی سیاره را تهدید می‌کند (Watts 2018). با الهام از یک مطالعه‌ی اخیر که نشان می‌دهد چگونه انسان‌ها به‌طور تصاعدی فراوانی حیوانات پرورشی را افزایش و در عین حال گونه‌های حیوانات وحشی را به‌طور چشمگیری کاهش داده‌اند (بار - آن، فیلیپس و میلو ۲۰۱۸)، میزان این روابط تغییر یافته‌ی انسان - حیوان، اثرات زیست‌محیطی آن‌ها، و واکنش‌ها را بررسی کردیم. در حالی که این روابط اغلب به‌عنوان «مشکلات حیوانی» از منظر رفاه حیوانات یا انقراض حیوانات مطرح می‌شوند، استدلال ما بر این اساس است که این روابط انسان - حیوان در واقع «مشکلات زیست‌محیطی» هستند که اکنون بیش از هر زمان دیگری به‌وضوح وجود انسان را تهدید می‌کنند. سیاست‌ها و پیشنهادهای فعلی برای رسیدگی به مشکلات مربوط به صنعت دامداری و حیوان‌زدایی همچنان بر موضوعات منفرد و کاهش تدریجی تأثیرات منفی تمرکز دارند. با این حال، به‌دلیل عدم درگیری آن‌ها با علل ریشه‌ای، این راه‌حل‌ها در نهایت ناکافی خواهند بود.

لحاظ نمودن کار مکتب فرانکفورت، محرک‌ها و نیروهای زیربنایی را که این روابط مخرب انسان - حیوان را ایجاد، حفظ و بازتولید کرده‌اند، روشن می‌کند. تشخیص ما از خوی سرمایه و ایدئولوژی سلطه به‌عنوان علل ریشه‌ای، احتمال تغییرات سیستمی را ارائه می‌دهد که می‌تواند نتایج مفیدی برای انسان‌ها و سایر گونه‌های حیوانی داشته باشد. مشکلات مرتبط با مناسبات مخرب انسان - حیوان احتمالاً تا زمانی که جامعه نتواند نگرش جدیدی از همدلی، درک و احترام به ارزش ذاتی (و نه ابزاری) سایر

موجودات زنده اتخاذ کند، ادامه خواهد داشت. هر گونه تلاش برای بهبود مناسبات انسان - حیوان و پرداختن به پیامدهای منفی نیز به دلیل سلطه‌ی خوی سرمایه که نگرش‌های برتری‌جویانه را تقویت و بهره‌کشی از طبیعت برای سود و رشد اقتصادی را توجیه می‌کند، محدود خواهد بود. در حالی که مطمئناً به سیاست‌های جدید و قوی‌تر برای حفاظت از محیط‌زیست و سایر گونه‌ها نیاز است، تغییر معنادارتر در مناسبات انسان - حیوان مستلزم کنار گذاشتن ایدئولوژی سلطه و منطبق سرمایه‌داری است. بدون پرداختن به آن‌ها، این عوامل اساسی روابط انسان - حیوان همچنان منجر به نتایج مخرب زیست‌محیطی خواهند شد.

---

<sup>۱</sup> برداشت بیش از حد به بهره‌برداری بیش از حد یا تجدیدنپذیر گونه‌های جانوری اشاره دارد.

<sup>۲</sup> در واقع، وقتی مارکس مورد بحث قرار می‌گیرد، اغلب به‌عنوان «انسان‌محور»، «استثنای انسانی» و غیره رد می‌شود (مثلاً تیلور و تواین ۲۰۱۴: ۱۴۵). این استدلال به‌طور نظام‌مند توسط بنتون بیان شد (۱۹۹۳؛ برای جوابیه‌ها به وایلد ۲۰۰۰؛ فاستر و کلارک ۲۰۱۸ مراجعه کنید).

<sup>۳</sup> گونه‌های نمونه شامل ۷۱۶ حیوان و ۲۶۰ گیاه از مکان‌های مختلف بود (آسیا ۳۳۲؛ اروپا ۲۶۸؛ ماداگاسکار ۳۰؛ اقیانوسیه ۵۸؛ آمریکای شمالی ۲۳۳؛ آمریکای جنوبی ۵۵).

<sup>۴</sup> برای اینکه چرا «خوی سرمایه‌داری» توصیف دقیق‌تری از خوی مدرن نسبت به خوی صنعت‌گرایی شلر است، به گاندرسون (۲۰۱۷) رجوع کنید.